

## ویرایش و نقد ترجمه

### New Year Resolutions

The New Year is a time for resolutions. Mentally, at least, most of us could compile formidable lists of 'do's' and 'don'ts'. The same old favourites recur year in year out with monotonous regularity. We resolve to get up earlier each morning, eat less, find more time to play with the children, do a thousand and one jobs about the house, be nice to people we don't like, drive carefully, and take the dog for a walk every day. Past experience has taught us that certain accomplishments are beyond attainment. If we remain inveterate smokers, it is only because we have so often experienced the frustration that results from

#### تصمیمات سال جدید

ترجمه ع.ب.

دانشجوی سال سوم رشته زبان

دانشگاه آزاد تربت حیدریه

تصمیم‌گیری است بسیاری از ما، دست کم در ذهن خود، می‌توانند فهرست بلند بالایی سال جدید زمان تصمیمات است. حداقل، اکثریت ما می‌تواند بطور ذهنی لیست دشواری از

بایدها و نبایدها را جمع‌آوری نماید. هر سال همان مطلوبه‌های قدیمی با نظمی یکنواخت دوباره مطرح

بیدار می‌شوند

می‌گردند. تصمیم می‌گیریم که هر صبح زودتر بیدار شویم، کمتر بخوریم، وقت بیشتری برای بازی با

بچه‌ها پیدا کنیم، هزار و یک کار در خانه انجام دهیم، با مردمی که دوست نداریم خوب باشیم، با احتیاط

سگمان

رانندگی کنیم و هر روز سگ را به گردش ببریم. تجربه گذشته به ما آموخته است که انجام برخی کارها

از توان ما خارج است دور از دسترس می‌باشد. اگر هنوز معتاد به سیگار باقی مانده‌ایم فقط به خاطر این است که ما غالباً عجزی

failure. Most of us fail in our efforts at self-improvement because our schemes are too ambitious and we never have time to carry them out. We also make the fundamental error of announcing our resolutions to everybody so that we look even more foolish when we slip back into our bad old ways. Aware of these pitfalls, this year I attempted to keep my resolutions to myself. I limited myself to two modest ambitions: to do physical exercises every morning and to read more of an evening. An all-night party on New Year's Eve provided me with a good excuse for not carrying out either of these new resolutions on the first day of the year, but on the second, I applied myself assiduously to the task.

The daily exercises lasted only eleven minutes and I proposed to do them early in the morning before anyone had got up. The self-discipline required to drag myself out of bed eleven minutes

اصلاح  
را که از شکست ناشی می‌شود تجربه کرده‌ایم. غالب ما در تلاش‌هایمان برای بهبودی خود شکست

می‌خوریم زیرا اطرها ما خیلی جاه طلبانه بوده و ما هرگز وقتی برای اجرای آنها نمی‌یابیم. همچنین

دچار این اشتباه اساسی می‌شویم  
ما این اشتباه اساسی را انجام می‌دهیم که تصمیمات خود را به هر کس اعلام می‌کنیم، بگونه‌ای که هنگامی

عادات  
که به راههای بد گذشته خود بر می‌گردیم حتی احتمالاً بیشتر می‌رسیم. امسال با آگاهی از این دامها،

پیش خود  
تلاش کردم تصمیماتم را برای خودم نگه دارم. خود را محدود به دو آرزوی متوسط نمودم: هر روز

ورزش کنم  
صبح نرمش بدنی انجام داده و شب بیشتر مطالعه کنم. یک مهمانی شبانه در شب عید سال جدید این فرصت

شانه‌خالی کردن از  
را برای من فراهم آورد که دستاویز خوبی برای انجام ندادن تصمیمات جدید در نخستین روز سال

بود  
جدید پیدا کنم، اما در همین روز با جدیت به این کار پرداختم.

ورزش  
تمرینات روزانه فقط ۱۱ دقیقه طول کشید و در نظر داشتم صبح زود قبل از اینکه کس دیگری از

آن را به انجام برسانم  
خواب بیدار شود آنها را انجام دهم. این تأدیب نفس نیاز به این داشت که ۱۱ دقیقه زودتر از حد معمول

earlier than usual was considerable. Nevertheless, I managed to creep down into the living-room for two days before anyone found me out. After jumping about on the carpet and twisting the human frame into uncomfortable positions, I sat down at the breakfast table in an exhausted condition. It was this that betrayed me. The next morning the whole family trooped in to watch the performance. That was really unsettling but I fended off the taunts and jibes of the family good-humouredly and soon everybody got used to the idea. However, my enthusiasm waned. The time I spent at exercises gradually diminished. Little by little the eleven minutes fell to zero. By January 10th, I was back to where I had started from. I argued that if I spent less time exhausting myself at exercises in the morning I would keep my mind fresh for reading when I got home from work. Resisting the hypnotizing effect of television, I sat in my room

دو همه دقیقه زودتر از معمول از رختخواب بیرون بکشم  
خود را از رختخواب بیرون بکشم و قابل توجه بود. با این وجود موفق شدم که (بمدت) ۲ روز قبل از

چشم کسی به من بیافتد پاورچین پاورچین  
آنکه کسی مرا در بیرون بیابد خود را به اتاق نشیمن برسانم. بعد از جست و خیز بر روی قالی و خم  
و تاب دادن به بدن در وضعیت‌های ناراحت خسته و خراب همین وضع  
نمودن هیكل در وضعیت‌های ناخوشایند با حالتی خسته پشت میز صبحانه نشستم. این حالت بود که مرا

همه لو داد. صبح روز بعد تمام افراد خانواده برای تماشای کار جمع شدند. این مسئله واقعا ناراحت کننده بود

طعنه‌ها و تملک‌های کردم خیلی زود وضع  
ولی من سرزنش‌ها و طعنه‌های افراد خانواده را با خوش خلقی دفع نمودم و بزودی همه به این عقیده

خو گرفتند اما شوق و شور من کم کم فروکش کرد زمانی که صرف ورزش می‌کردم  
عادت نمودند. بهر حال اشتیاق من رو به کاهش گذاشت. زمان صرف شده برای تمرینات بتدریج کم

شد رفته رفته یازده گردید. کم کم ۱۱ دقیقه به صفر رسید. دهم ژانویه به جایی رسیدم که از آنجا شروع کرده بودم.

با خود گفتم اگر کمتر خود را خسته کنم وقتی سر  
می‌گفتم صبحها زمان کمتری را برای خسته کردن خود در تمرینات صرف کنم، هنگامی که از کار به

ذهن آماده‌تری برای مطالعه خواهم داشت. با مقاومت در برابر تأثیر مسحور کننده  
خانه بر می‌گردم مغز خود را برای مطالعه تازه نگاه خواهم داشت. با اصرار بر تأیید هیپنوتیزم کننده

for a few evenings with my eyes glued to a book. One night, however, feeling cold and lonely, I went downstairs and sat in front of the television pretending to read. That proved to be my undoing, for I soon got back to my old bad habit of dozing off in front of the screen. I still haven't given up my resolution to do more reading. In fact, I have just bought a book entitled 'How to Read a Thousand Words a Minute'. Perhaps it will solve my problem, but I just haven't had time to read it!

تلویزیون، چند شب با چشم‌های دوخته بر کتاب در اتاق خود نشستم. با این وجود يك شب با احساس  
 احساس تنهایی می‌کردم پله‌ها حالی که مشغول در حال مطالعه هستم جلوی  
 سرما و تنهایی، از پلکان پایین رفتم و در حالیکه وانمود می‌کردم (در حال مطالعه هستم) جلوی  
 این کار همه رشته‌ها را پنبه کرد خیلی زود  
 تلویزیون نشستم. این امر باطل کردن از طرف مرا ثابت کرد زیرا بزودی به عادت سابق خود یعنی  
 هنوز از تصمیم خود در مورد مطالعه بیشتر دست برداشته‌ام.  
 چرت زدن در مقابل صفحه تلویزیون باز گشتم. من هنوز تسلیم تصمیم خود مبنی بر مطالعه بیشتر  
 نشده‌ام. در واقع بتازگی در واقع بتازگی کتابی با عنوان «چگونه در يك دقیقه هزار کلمه (بخوانیم)» خریده‌ام. شاید  
 این مشکل مرا حل کند، اما تا کنون فرصت خواندن آن را پیدا نکرده‌ام.

### The Challenge of the Small Car

The auto makers in Detroit barely survived the tragedy of 1956. That was the year the consumer became aware of the Volkswagen, and the auto market was forever altered. Once

ترجمه اسماعیل قائمی  
 دانشجوی سال سوم زبان انگلیسی  
 دانشکده ادبیات مشهد

اتومبیل کوچک هم‌اورد می‌جوید  
مبارزه ماشین کوچک

اتومبیل در از جان سالم بدر نبردند  
 سازندگان ماشین دترویت فاجعه سال ۱۹۵۶ را فراموش نکرده‌اند. در این سال بود که مصرف

فولکس آگاه  
 کنندگان از وجود ماشین فلکس واگن مطلع شدند و بدین ترتیب بازار فروش اتومبیل برای همیشه

Americans got a glance at this low-priced, nimble, small car that one could manipulate so easily, they refused those horrid Detroit monsters with eight cylinders and ten miles to each gallon of gasoline. Many pedestrians, previously uninterested in owning a car, began to purchase small foreign cars.

Conservative, as well as reckless drivers, found the price within their budget and became customers.

Volkswagen owners would rave about their economical cars, telling everyone how little gas they used and how infrequently they needed to be lubricated. Volkswagen still is one of the most popular small cars sold in America, even though it has fallen behind the autos of the ingenious Japanese manufacturers.

دگرگون همین که چشم انومیل عوض شد. مدتی بعد امریکاییها به این ماشین کوچک، ارزان و تندرو که انسان به راحتی قادر به کنترل

بود افتاد،

آن است نظری انداختند. (آنها) بلافاصله ماشینهای هشت سیلندری غول پیکر و پر سرو صدای دترویت را

که در هر ده مایل یک گالن بنزین مصرف می کرد کنار گذاشتند. خیلی از افرادی ماشین که قبلاً تصمیم

به خرید ماشین نداشتند شروع به خریدن ماشینهای کوچک خارجی کردند. راننده های بی ملاحظه و

هم راننده های محتاط محافظه کار که قیمت را متناسب با بودجه شان می دیدند مشتری شدند. صاحبان فلکس واگن در مورد

انومیل داد سخن می دادند، و به هر کس می رسیدند از مصرف بنزین ناچیز آن می گفتند و از این که مصرف کم این ماشین اعراق می کردند، آنها تبلیغ می کردند که مصرف بنزین این ماشین کم و نیاز به

به ندرت نیاز به روغن کاری دارد.

روغن کاری زیادی ندارد.

اگر چه فلکس واگن از ماشینهای ساخته شده توسط سازندگان تیزهوش ژاپنی عقب افتاده ولی

هنوز هم انومیلهای به فروش می رسد.

با این وجود یکی از محبوبترین ماشینهای کوچکی است که در آمریکا بفروش میرسد.

## خیمه ابریشمین

ترجمه بر ستو مستعلی

سال سوم مترجمی زبان انگلیسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران

Robert Frost  
THE SILKEN TENT

She is as in a field a silken tent  
At midday when a sunny summer breeze  
Has dried the dew and all its ropes relent,  
So that in guys it gently sways at ease,  
And its supporting central cedar pole,  
That is its pinnacle to heavenward  
And signifies the sureness of the soul,  
Seems to owe naught to any single cord,  
But strictly held by none, is loosely bound  
By countless silken ties of love and thought  
To everything on earth the compass round,  
And only by one's going slightly taut  
In the capriciousness of summer air  
Is of the slightest bondage made aware.

او، بانویی است، همچون خیمه‌ای ابریشمین  
در صحرا  
به هنگام نیمروز، آنگاه که نسیم تابستان آفتابی  
زاله‌ها را خشک کرده و طنابهای آن، همه،  
سست شده‌اند،  
و خیمه به آرامی بر روی ریسمانهایش به  
سهولت تاب می‌خورد،  
و دیرک ساخته شده از درخت سرو میان آن،  
انگار که ذروه‌اش به سوی آسمان اوج می‌گیرد  
و گویی یقین روح را اینگونه معنا می‌بخشد  
اینطور می‌نماید که به هیچ چیز پای‌بند نیست

با اینکه دقیقاً با هیچ چیز نگهداشته نشده، لیکن هم

آزادوار محدود گشته است

بارشته‌های ابریشمین بیشماری حاکی از عشق و اندیشه

به هر آنچه که در حیطه زمین دوار است،

و تنها در کشیدگی ناگهانی بندی

و در دگرگونی حال و هوای تابستان است

که از این ناچیزترین وابستگی خود آگاه می‌گردد.

اینطور می‌نماید که به هیچ طنابی بند نیست  
اما هر چند طنابی او را محکم نبسته است  
رشته‌های ابریشمین بیشماری از عشق و اندیشه  
او را به هر آنچه بر روی زمین دوار است به بند کشیده است  
و تنها هنگامی که طنابی اندکی سفت می‌شود  
در هوای متغیر تابستانی  
از کمترین درجه اسارت خویش آگاه می‌شود.

دختر خیمه‌ای ابریشمین در صحرا را می‌ماند  
به هنگام نیمروز، آنگاه که نسیم تابستان آفتابی  
زاله را خشک می‌کند و طنابهای خیمه همه شل می‌شوند  
بطوری که خیمه نرم و آرام بر روی طنابهایش تاب می‌خورد  
و دیرک حایل خیمه که از چوب سرو است -  
بانوکی به سوی آسمان  
که از استواری روح حکایت می‌کند -